

عاشورا و روشنگران عاشورایی

<?xml encoding="UTF-8">

بحث تحریف زدایی از واقعه کربلا از مباحث مهم امروز جامعه ما است. سؤالی مطرح است که آیا واقعه کربلا که یک تراژدی انسانی بوده و بیشترین نفرات یک طرف درگیری شهید شدند. از منابع کافی و لازم برای تبیین و روشنگری برخوردار است، تا مانع تحریف آن باشد، یا نه؟ بسیاری از حوادث آن مکتوم مانده و همین باعث آمیخته شدن حقایق با افسانه و وقایع غیرواقعی شده است. آیا گزارش های آن یک طرفه و از سوی جریان پیروز و با توجیه عملکرد آنها صورت پذیرفته است. آن گونه که رویدادهای تاریخی مرسوم است؟ و اصولاً آغازین نگارش ها و روشنگری ها درباره رویداد کربلا در چه زمانی سامان یافته و روند نگارش وقایع کربلا چه سیری داشته و به چه نکاتی تکیه می شده که ما بتوانیم درست آن را بیابیم و تبیین کنیم.

در پاسخ به این سؤال باید دید رویداد کربلا در چه زمانی نگارش یافته و روند روشنگری وقایع کربلا چه سیری را طی کرده است و به چه نکاتی تکیه می شده و آیا گزارشگرانی بوده اند یا نه؟ می توان ادعا کرد که رویداد کربلا جزو حوادثی است که بسیاری از جزئیات آن در تاریخ ثبت شده و برای ما به یادگار مانده است و از چنان وضوحی برخوردار است که توجیه گران دستگاه حاکمه بنی امیه، فقط با چشم پوشی از برخی حقایق توانسته اند در جهت تطهیر حکومت بنی امیه گام بردارند. و برخی حقایق آن را وارونه جلوه دهند و افرادی نیز، در جهت تکریم اهل بیت بر ساخته هایی به آن، افزوده اند. زیرا استقبال و توجه مردم به این رخداد، سبب افزایش پیرایه ها گردیده است که با تبیین درست و کامل واقعه و بیان شاخص های آن می توان بخش درست را از نادرست تشخیص داد و نیازی به روضه های جعلی و غیرمستند نیست. شهید مطهری در این باره می گوید:

«اگر کسی تاریخ عاشورا را بخواند می بیند از زنده ترین و مستندترین و پر منبع ترین تاریخ هاست ما احتیاجی به (این دروغ ها) نداریم، حالا گذشته از این که اصلاً دروغ جعل کردن، کار غلطی است، احتیاجی نیست. آن قدر راست هست که همان ها را اگر بگوییم کافی است. مرحوم آخوند خراسانی می گفته است این هایی که دنبال روضه نو نشنیده هستند، بروند روضه های راست را پیدا کنند که آنها را احدی نشنیده است و این طور است». (1)

برای روشن شدن این نکته که در واقعه کربلا بسیاری از جزئیات آن هم ذکر شده، به چهار عاملی که در این روشنگری نقش داشته اند اشاره کنیم:

1. گزارش های حاضران در متن واقعه؛
2. اسارت اهل بیت؛
3. روند تغییرات سیاسی، اجتماعی؛
4. نگارش ها.

الف: گزارش های حاضران در متن واقعه

شماری از افراد که در رویداد کربلا حضور داشته و از نزدیک حادثه را دیده بودند، به گزارش آن پرداخته اند. افزون بر امام سجاد (ع) و اهل بیت امام حسین و امامان معصوم (2) دو گروه دیگر به نقل وقایع کربلا پرداختند. گروه اول: کسانی از لشکر عمر سعد بودند که خود در حادثه ای نقش داشتند، قاتل یا جانی بودند و عملکرد خود را نقل و یا از آن دفاع کردند. مانند: هانی بن ثابت حضرمی. (3) افرادی نیز بودند که فقط به گزارش این حادثه پرداخته و از درگیری و جنگ خودداری نمودند مانند: حمید بن مسلم. که از وقایع نگاران واقعه کربلا بود. حمید بن مسلم از گزارشگران رویداد کربلا است و در سپاه عمر سعد بود، (4) اما با توجه به تعداد زیاد سپاه کوفه وی در عملیات جنگی شرکت نداشته و کار اصلی وی ثبت حوادث بوده است. ابو مخنف وقایع نگار حادثه کربلا با یک واسطه روایاتی را از حمید بن مسلم به وسیله افرادی مانند: سلیمان بن ابی راشد و عبدالرحمان بن یزید بن جابر (5) وقایع کربلا را گزارش کرده است.

گروه دوم: کسانی از همراهان امام حسین (ع) بودند که به گونه ای از کشته شدن در امان ماندند با این که در حساس ترین لحظات واقعه عاشورا در کربلا، همراه امام حسین (ع) حاضر بودند و شاهد وقایع تلخ آن روز بودند.

1. حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب حسن مثنی همراه عمویش جنگید و مجروح شد و از اسب بر زمین افتاد. وقتی که کوفیان سرهای شهدا را قطع می کردند و وی هنوز زنده بود. اسماء بن خارجه فزاری که از دائی های وی بود از او شفاعت کرد و بخشیده شد. حسن مثنی را به کوفه برد و وی را معالجه کرد تا این که خوب شد. سپس به مدینه رفت. (6)

2. عُقبه بن سمعان وی غلام رباب، دختر امرء القیس، همسر امام حسین (ع) و مادر سکینه و علی اصغر بود. او را به عنوان اسیر نزد عمر سعد آوردند و زمانی که فهمید او برده است وی را آزاد کرد. (7) ابو مخنف توسط حارث بن کعب والی، جریان خروج امام حسین (ع) را از مکه و گفت وگویی حضرت را با ابن عباس، از او نقل کرده است. (8) و بخشی از جریان دیدار حضرت را با حرّ. (9)

3. مسلم بن رباح وی غلام حضرت علی (ع) (10) بوده که با امام حسین (ع) در کربلا حضور داشت و پس از شهادت حضرت جان سالم بدر برد، وی برخی حوادث کربلا را گزارش کرده است. (11)

4. ضحاک بن عبدالله مشرقی وی از کسانی بود که مشروط به سپاه امام حسین (ع) پیوست و در آخرین لحظات برابر شرطی که با حضرت داشت از معرکه درگیری فرار کرد. (12) ابو مخنف توسط عبدالله بن عاصم فائشی رویدادهایی از حوادث روز عاشورا را از وی نقل می کند. (13)

5. مرقع بن سُمّامه اسدی وی از یاران امام حسین (ع) و از تیراندازان حضرت بود، که اسیر و قبیله اش برای وی امان خواستند. ابن زیاد هم او را به زراره در سرزمین بحرین (14) یا زبده در عمان، یا رنده تبعید کرد و پس از مرگ یزید و رفتن عبیدالله به کوفه بازگشت. در اشاره به این گروه از گزارشگران واقعه کربلا است شهید مطهری می نویسد:

«علاوه بر نقل کسانی که در واقعه عاشورا حاضر بوده اند، چه از دشمنان و چه از دوستان (همه این ها جزئیات این حادثه را روشن کرده اند)، سه چهار نفر از دوستان امام حسین (ع) بودند که جان به سلامت بیرون بردند از جمله غلامی است به نام عقبه بن سمعان و این مرد از مکه همراه امام بود و وقایع نگار قضیه کربلا بوده است. وی از لشکریان اباعبدالله بود که در روز عاشورا گرفتار شد ولی چون گفت غلام هستم آزادش کردند. این مرد وقایع را نوشته است. مرد دیگری است به نام حمید بن مسلم که وقایع نگار لشکر عمر بن سعد بوده است او هم نوشته است...» (15)

ب: حضور و اسارت اهل بیت

به اسارت رفتن اهل بیت رسول خدا (ص)، نقش مهمی در نقل و ثبت واقعه کربلا داشت. و مانع رواج بر ساخته های دستگاه خلافت اموی گردید. زمانی که یک گروه به عنوان اسیر وارد شهر بزرگی مانند کوفه و مرکز پایتختی مانند شام بشوند، برای کسانی که آنها را می بینند و افرادی که در مناطق دیگر خبر آن را می شنوند پرسش هایی مطرح می شود و همه در پی کسب اطلاعات بیشتر درباره این واقعه مهم برمی آیند. این جاست که بسیاری از پرسش ها، پاسخ لازم را می یابد. برخی پرسش ها از خود اسیران می شده و پرسش کننده پاسخ خود را می یابید، به ویژه که این اسیران از مردم هند و دیلم نیستند و با زبان مردمی سخن می گویند که به استقبال آنها آمده اند و به اسارت بردن جمعی همراه با سرهای مردان در اسلام سابقه ندارد. اسیران نیز افرادی نیستند که شهادت بزرگان و مردان و فرزندان آنها سبب خمودی آنها شود و آنان را سرافکنده کند زیرا آنان برای دستیابی به هدفی بزرگ و مقدس کشته شده اند و در جامعه اسلامی نیز برترین موقعیت اجتماعی را دارا بودند. حرکت آنها همراه با روشنگری و نقل تاریخ حادثه کربلا بود. آنان با هرگونه تبلیغ و تحریفی که از سوی دستگاه خلافت انجام می گرفت مبارزه می کردند. سخنرانی زینب در دروازه کوفه، مناظره وی و امام سجاد در مجلس عبیدالله بن زیاد، همه حکایت از این شهادت و صف ناپذیر آنان داشت.

اعتراض شدید عبدالله بن عفیف ازدی، به سخنان دروغ عبیدالله بن زیاد، در هنگامی که در اوج قدرت بود و هیمنه خود را به رخ مردم می کشید، حکایت از تأثیر تلاش این اسیران در بند دارد. (16)

وقتی سرها بالای نیزه قرار می گیرد، همه سؤال می کنند این ها کی هستند؟ و چرا سرهای آنها قطع شده و چرا آنها را کشته اند و چه کسانی در قتل آنها شرکت داشتند؟ به ویژه که شماری از سرها از مردم کوفه بودند و قاتلان نیز در همین شهر به سر می بردند و این جاست که جریان فرزند حبیب بن مظاهر خود را، نشان می دهد که وقتی نمی تواند سر پدر را از حامل آن بگیرد وی را تعقیب می کند و در فرصتی مناسب به انتقام پدر او را می کشد. (17)

در شام نیز امام سجاد با شماری سخن می گوید و خود را معرفی می کند و به پرسش های افراد پاسخ می دهد و حتی خود برای آنها سؤال طرح می کند. (18) و با خطبه خود در مجلس یزید و سخنرانی زینب (س) به روشنگری اذهان خفته شام می پردازند. به گونه ای که یزید تلاش می کند تمام گناهان را متوجه عبیدالله بن زیاد نموده و خود را تبرئه کند، که راضی به کشتن حضرت نبوده است. (19) اما برنامه استقبال از اسرا و آذین بندی شام و مجلس آرائی کاخ امارت و خلافت در کوفه و شام و شخصیت هایی که به آن مجلس دعوت شده اند. وجود چوب خیزران در هر دو مجلس و زدن آن به لب ها و دندان های امام حسین (ع) و اشعاری که خوانده می شود، همه حکایت از هماهنگی کامل در برگزاری این دو مجلس دارد، افشاگری اسیران، چنان توفنده بود که یزید چاره

ای جز متهم کردن عبیدالله نداشت، او می خواست مردم را آرام کند و از اثرات نفوذ کلام اسیران بکاهد. اگر واقعاً یزید راضی نبوده و عبیدالله مجرم بوده است. چرا او را عزل نکرد، حاکم مصر در زمان عثمان یک نفر را کشت، مصریان به مقابله با وی پرداخته و خواهان عزل او شدند. عثمان نیز پذیرفت و محمد بن ابی بکر را حاکم مصر قرار داد. (20) اما ابن زیاد شریف ترین و برترین و گرامی ترین شخصیت جهان اسلام را به شهادت رساند، نه تنها مجازات نمی شود و عزل نمی گردد، بلکه به او پاداش داده می شود و در بزم خصوصی یزید حضور می یابد. عبیدالله حقیرتر از آن بود که بدون اجازه یزید دست به چنین کار مهمی بزند و فاجعه آفرینی کند. زمانی عبیدالله بن زیاد خانه های افرادی را که از مردم بصره نزد برادرش سلم بن زیاد به خراسان می رفتند خراب کرد سلم جریان را به اطلاع یزید رساند یزید طی نامه ای که به عبیدالله نوشت از او خواست هر خانه را که خراب کرده با گچ و آجر و ساج تجدید بنا کند، عبیدالله هم با کمال حقارت برابر دستور یزید عمل کرد. (21) این نشان می دهد که عبیدالله به هیچ وجه نمی توانسته برابر خواست خود عمل کند. جریان فاجعه کربلا و اسارت اهل بیت به گونه ای عجیب بود که مردم مدینه گروهی را به رهبری عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه برای تحقیق به شام فرستادند تا درباره مجرم اصلی واقعه کربلا؛ یعنی خلیفه مستقر در شام، تحقیق کنند و آنان پس از بازگشت به مدینه، مردم را به مبارزه علیه خلیفه دعوت کردند. بدیهی است که در روند چنین حوادثی جزئیات واقعه کربلا نیز روشن و ثبت می شود.

ج: روند تغییرات سیاسی، اجتماعی

تغییر و تحولات سیاسی جامعه اسلامی پس از واقعه کربلا سبب شد که بسیاری از جزئیات حادثه روشن شود. تشویقی که از جنایتکاران این رویداد پس از عاشورا 61 هجری می شد و جوایزی که به آنها داده می شد انگیزه ای بود که عده ای از آنها آنچه انجام داده اند بدون هیچ نگرانی و شاید همراه با اغراق ابراز کنند و اظهارات آنان توسط دیگران که در کربلا حاضر بودند تأیید و در حافظه تاریخ سپرده شود. اشعاری که آورنده سر امام حسین (ع) نزد عبیدالله ایراد می کند (22) و گزارش ناجوانمردانه مفصلی که زحر بن قیس جعفی، آن گاه که سر امام حسین (ع) را به شام می برد به یزید می دهد، حکایت از این خوش خدمتی دارد. و اینک جنایتکاران کربلا از آنچه انجام داده اند نه تنها پشیمان نیستند بلکه آن را افتخار می شمارند (23) از سوی دیگر مدت زیادی نگذشت که با مرگ یزید در سال 64 هجری کوفه از مناطق تحت نفوذ شام خارج شد. پس از مرگ یزید چون تکلیف خلیفه نامشخص بود مردم بصره عبیدالله بن زیاد را پذیرفتند اما کوفیان به وی رأی ندادند. برخی پیشنهاد کردند که عمر سعد امیر کوفه شود که این پیشنهاد با مخالفت یزید بن رویم یکی از فرماندهان سپاه عمر سعد در کربلا مواجه شد (24). و زنان قبیله همدان به طور گسترده به این پیشنهاد اعتراض کردند. (25) مخالفت آنها همراه با گریه بر امام حسین (ع) بود، که اجازه نمی دهند قاتل فرزند پیامبر، حاکم کوفه شود، در نتیجه خواستار اعزام شخصی از عبدالله بن زبیر به کوفه شدند.

این واقعه تاریخی نشان می دهد که تا آن زمان جو شهر کوفه در اختیار قاتلان امام حسین (ع) بوده و کار آنها از نظر اجتماعی مثبت تلقی می شده است؛ اما اعتراض زنان همدانی و وضعیت جدید، با مرگ یزید نشان از رخدادی دیگر بود. پس از چندی که قیام توابعین آغاز شد و آن گاه که مختار بر کوفه مسلط گردید و خیانتکاران کربلا و مجرمان آن واقعه تحت تعقیب قرار گرفته و جرم آنها نیز، در کربلا محرز و روشن می شد و پس از اثبات جرم، به کیفر اعمال ننگین خود می رسیدند. این سبب روشن شدن بخشی دیگر، از وقایع کربلا برای مردم و

بازگویی و انتشار آن در میان مردم می شد و توسط افراد ثبت و ضبط می گردید، به تعبیر دیگر حادثه کربلا کانون توجه مردم کوفه و حاکم آن مختار بود.

اوضاع بعدی عراق و تسلط بنی امیه بر این منطقه حساس از زمان عبدالملک به بعد و سختگیری هایی که کارگزاران بنی امیه درباره شیعیان روا می داشتند و موقعیت بالایی که مخالفان اهل بیت در دستگاه اموی پیدا کردند، سبب شد که برخی قاتلان واقعه کربلا که از دست مختار فرار کرده بودند، بدون هیچ ترس و نگرانی و با افتخار تمام، گوشه ای از جنایات خود را مطرح کنند که به نمونه هایی اشاره می شود.

1. هانی بن ثبیت حضرمی یکی از جانپان رویداد کربلاست. وی جنایات های زیادی مرتکب شده است. او دو تن از فرزندان امیرالمؤمنین (ع)، برادران عباس را، شهید کرد، (26) حمزة بن بیض، در زمان حکومت خالد، بر عراق گزارشی از شخص وی درباره یکی از این دو جنایت وی نقل کرده است. (27) خالد بن عبدالله قسری از سال 106 تا 120، در زمان هشام بن عبدالملک حاکم عراق شد. وی نسبت به علی (ع)، بغض و عداوت داشت. هانی در چنین مقطعی به راحتی بخشی از جنایات خود را در کربلا با افتخار بازگو می نماید. گفته وی، توسط گزارش های دیگران، تأیید شده است. ابومخنف با یک واسطه جریان گفت وگویی امام حسین (ع) و عمر سعد را از قول هانی بن ثبیت گزارش نموده است. (28)

2. عبدالملک بن عمیر بن سوید حارثه قرشی، فقیه و قاضی شهر کوفه، یکی دیگر از این گونه انسان های فاسد و جانی است. در سیر اعلام النبلاء گوید: او علی و ابوموسی اشعری را دیده، شهر بن حوشب، در صحیح مسلم از وی روایت کرده اند. حدود 200 حدیث دارد. او مسند اهل کوفه نامیده می شد و مدتی قاضی آن شهر بود و در سال 136 ه درگذشت. (29)

سید مرتضی (ره) او را این گونه معرفی می کند: او از شیعیان بنی امیه بود و قضاوت آنها را پذیرفت و به شدت ناصبی بود و از اهل بیت منحرف... وقتی بر مجروحین از اصحاب امام حسین (ع) می رسید آنها را می کشت، به این جهت مورد سرزنش قرار گرفت گفت: من آنها را راحت می کنم. (30) او رشوه می گرفت، تجاهر به فسق و فجور داشت و زن ها را به دام می انداخت. (31) بنابر گزارش طبری، وی به طور مشخص عبدالله بن یقطر سفیر و نامه رسان امام حسین (ع) را، به مسلم و مردم کوفه، پس از آن که از بالای قصر دارالاماره کوفه به زمین انداخته شد و هنوز زنده بود سر برید. (32) و مدعی بود این کار برای راحتی او بوده است، وی پاداش کار خود را در منصب قضاوت برای بنی امیه دریافت کرد و رشوه می گرفت و تجاهر به فحشا داشت او توانسته بود از انتقام مختار بگریزد و یا زیرکانه همیشه خود را با اوضاع جدید هماهنگ سازد. همو است که داستان کشته شدن حسین (ع) را به دست عبیدالله و کشته شدن عبیدالله را به دست مختار و کشته شدن مختار را به دست مصعب و کشته شدن مصعب را به دست عبدالملک مروان و به نمایش گذاشته شدن سر آنها را نقل می کند. (33)

3. سنان بن انس، یکی دیگر از جنایتکاران واقعه کربلا بود. بنا به نقلی، وی سر امام حسین (ع) را از بدن جدا کرد. او نیز از انتقام مختار گریخت. زمانی که حجاج بن یوسف ثقفی از او سؤال می کند چگونه با امام حسین (ع) برخورد شد؟ گوید او را با نیزه زدم و با شمشیر زدم... .

1. مجموعه آثار استاد مطهری، ج 17، ص 96، حماسه حسینی، انتشارات صدرا.
2. مسند الامام الشهيد، عزيز الله عطاردی، ج 2، ص 134، به نقل از امام باقر، همان، ص 209، به نقل از امام رضا، همان، ص 199. و به نقل از امام صادق.
3. مقتل الحسين، مقدم، ص 280.
4. ابن كثير، البداية و النهاية، ج 8، ص 202.
5. تاريخ طبري، ج 4، ص 311.
6. حياة الامام الحسين، سيد محمد باقر قرشي، ج 3، ص 312.
7. همان، ج 3، ص 313.
8. تاريخ الطبري، ج 4، ص 287 و 289.
9. همان، ج 4، ص 308.
10. تاريخ مدينة دمشق، ج 14، ص 223.
11. موسوعة كلمات امام حسين، ص 502.
12. تاريخ الطبري، ج 4، ص 339؛ انصار الحسين، شمس الدين، ص 47 و 54.
13. تاريخ الطبري، ج 4، ص 317 - 318 - 319.
14. قرشي، ج 3، ص 313.
15. مجموعه آثار استاد مطهری، ج 17، ص 96.
16. مقتل الحسين، ج مقرر، ص 327.
17. وقعة الطف، ابومخنف، تحقيق محمد هادي، يوسفی، ص 231، مؤسسة النشر الاسلامي.
18. ر.ك؛ مقتل الحسين، مقرر، ص 9.
19. الاكتفاء، تحقيق محمد جواد جلالی، ص 756، ح 247؛ تاريخ مدينة دمشق، ج 1، ص 94 - 90.
20. تاريخ الطبري، ج 3.
21. الفتوح، ج 5 - 6، ص 159.
22. الفتوح، ج 5 - 6، ص 138.
23. همان، ج 148.
24. تاريخ الطبري، ج 4، ص 403.
25. مروج الذهب، ج 3، ص 93، دارالمعرفة، بيروت.
26. انساب الاشراف، بلاری، ج 3، ص 407، دارالفكر، بيروت.
27. مقاتل الطالبين، ابوالفرج.
28. تاريخ الطبري، ج 4، ص 312.
29. سير اعلام النبلاء، ج 6، ص 226، 223، 222.
30. الشافي، سيد مرتضى، ج 2، ص 308، تلخيص اشافي، حسين طوسي، ج 2، ص 389.
31. الاقضاء، ص 220، مؤسسة البعثة، قم.
32. تاريخ الطبري، ج 4، ص 300.